

دانلود کتاب درباره معنی زندگی ویل دورانت ترجمه فارسی

[برای دانلود فایل اینجا کلیک کنید](#)

قسمتی از نمونه کتاب :

# درباره معنای



## فهرست

فصل ۱ مجموعه‌های از شک و تردیده.....	۳
مسئله .....	۳
علم .....	۶
تاریخ .....	۱۰
جامعه رویایی .....	۱۲
پایان .....	۱۴
فصل ۲ نظر برخی از معاصران درباره معنای زندگی .....	۱۲
۱. نامه‌های مردم .....	۱۵
۲. از هالیوود به سمت رودخانه گنگ .....	۳۳
۳. سه زن .....	۵۷
۴. بدبین و تنبل .....	۶۵
فصل سوم نامه های خودکشی .....	۶۸
۱. محبوبیت خودکشی .....	۶۸
۲. امتیازات خودکشی .....	۶۹
۳. اواسط ویکتوریا .....	۷۵
۴. یک اعتراف شخصی .....	۷۹
۵. دعوت .....	۸۱
ضمیمه .....	۸۲
برقراری ارتباط از زندانی ۷۹۲۰۶، زندان سیزندان .....	۸۲

هرگونه چاپ و تکثیر از همه یا قسمتی از این کتاب غیرقانونی بوده و پیگرد قانونی دارد

## فصل ۱ مجموعه‌ای از شک و تردیده

### مسئله

من نامه زیر را با تغییراتی برای معاصران مشهور و خاص در این جا و خارج از کشور که معتقدم بسیار باهوش هستند، فرستاده‌ام.

نیویورک

۱۵ جولای ۱۹۳۱

عزیزم ....

آیا لحظه‌ای کار خود را تعطیل می‌کنید و با من وارد بازی فلسفه می‌شوید؟

من سعی می‌کنم با سوالی روبه‌رو شوم که به نظر می‌رسد نسل ما، شاید بیش از هر نسل دیگری آماده پرسیدن آن است و هرگز قادر به پاسخ دادن به آن نیست که معنی یا ارزش زندگی بشر چیست؟ تاکنون این سوال بیش‌تر توسط نظریه‌پردازانی از Ikhnaton و Lao tse گرفته تا Bergson و Spengler مورد بررسی قرار گرفتند. نتیجه نوعی نشخوار فکری است: به نظر می‌رسد که فکر، با پیشرفتش، معنی زندگی را از بین برده است.

### درباره معنای زندگی

رشد و گسترش دانش، که بسیاری از آرمان‌گرایان و اصلاح‌طلبان خواستار آن بودند، منجر به آرمان‌زدایی شده است که تقریباً روح نسل ما را آزوده است. ستاره شناسان به ما گفته‌اند که مسائل انسانی در هر لحظه با توجه به مسیر حرکت یک ستاره مشخص شده است؛ زمین شناسان به ما گفته‌اند که تمدن چیزی جز واسطه‌های نامطلوب بین عصر یخبندان نیست؛ زیست شناسان به ما گفته‌اند که همه زندگی جنگ است، مبارزه برای بقا در بین افراد، گروه‌ها، ملت‌ها، اتحادها و گونه‌ها است؛ مورخان به ما گفته‌اند

که "پیشرفت" خیالی است که شکوه آن به زوال اجتناب ناپذیر ختم می شود. روانشناسان به ما گفته اند که اراده و نفس ما، ابزارهایی تحت تأثیر وراثت و محیط هستند، و این که در حالی که روح، تباهی ناپذیر است، اما مغز رشته ای فانی است. انقلاب صنعتی محیط زیست را ویران کرده است، و کشف داروهای ضد بارداری باعث از بین رفتن خانواده، سیرت گذشته و شاید (از طریق عقیم سازی افراد باهوش) نژاد شده است. عشق به عنوان یک مشکل جسمی تجزیه و تحلیل می شود، و ازدواج به یک راحتی به یک نیاز فیزیولوژیک موقتی تبدیل می شود که کمی برتر از هرزگی است. دموکراسی به چنان فسادی تبدیل شده است که فقط رم میلو می دانست.

هر اختراعی باعث تقویت افراد قوی و تضعیف افراد ضعیف می شود؛ هر مکانیزم جدید، افراد را آواره می کند و وحشت جنگ را چند برابر می کند. خدا، که روزگاری تسلی بخش زندگی کوتاه ما و پناه ما در رنج و درد بود، ظاهراً از صحنه ناپدید شده است. هیچ تلسکوپ، هیچ میکروسکوپ یا کشف نمی کند. در این دیدگاه کلی فلسفه، زندگی به یک هجوم آشفته حشرات انسانی روی زمین تبدیل شده است، یک آگزمای جهانی که ممکن است به زودی درمان شود؛ در آن چیزی جز شکست و مرگ قطعی نیست - خوابی که به نظر می رسد بیداری از آن وجود ندارد.

ما به این نتیجه رسیده ایم که بزرگترین سوء برداشت در تاریخ بشر کشف "حقیقت" بوده است. ما را، مگر در مورد خیالات و دلهره هایی که باعث دلداری ما شده و محدودیت هایی که ما را حفظ کرده است، رها نکرده است.

این امر ما را خوشحال نکرده است، زیرا حقیقت زیبا نیست و لیاقت چنین تعقیب و علاقه‌ای را ندارد. حال همان‌طور که نگاه می‌کنیم تعجب می‌کنیم که چرا برای یافتن آن عجله می‌کردیم. هر دلیلی برای بقا به جز لذت لحظه‌ای و امید بی‌اهمیت فردا، از ما گرفته شده است.

این معبر و فلسفه‌ای است که به خاطر آن ما را آورده‌اند. من که سال‌ها به فلسفه عقیده داشته‌ام اکنون به زندگی خود برگشته و از شما برای درک خود به عنوان کسی که زندگی کرده و هم‌چنین اندیشه شیده است کمک می‌خواهم. شاید حکم کسانی که زندگی کرده‌اند با کسانی که فقط اندیشیده‌اند متفاوت باشد. لحظه‌ای را به من اختصاص بدهید تا به من بگویید زندگی برای شما چه معنایی دارد، چه چیزی باعث می‌شود به زندگی ادامه دهید چه چیزی منبع الهام و انرژی شما است، هدف یا نیروی انگیزه شما چیست، در کجا دلخوشی و خوشبختی خود را می‌یابید؟ گنجینه نهفته درون خود را کجا می‌یابید؟ اگر لازم است، کوتاه بنویسید؛ اگر ممکن است طولانی و در اوقات فراغت بنویسید. زیرا هر کلمه‌ای از شما برای من ارزشمند خواهد بود.

ارادتمند شما

ویل دورانت

من تصور نمی‌کنم که این نامه بیانگر نتیجه‌گیری دقیق خودم در مورد معنای وجودمان باشد؛ من نمی‌توانم چنین چیزی را در ذات خود پیدا کنم که این‌قدر ناامید کننده باشد. اما من آرزو داشتم در همان ابتدا با تلخ‌ترین فرصت‌ها مواجه شوم که تاس را در برابر خواسته‌های خودم بیندازم و مسئله را به گونه‌ای بیان کنم که از خوش بینی سطحی که مردم عادت ندارند مسائل عمیق زندگی را کنار بگذارند، محافظت کنم. من پیشنهاد می‌کنم موضوعات را در مورد ارزش و اهمیت امور بشری به طور کامل بیان کنم. بعداً پاسخ‌هایی را که از طرف ملت‌ها و قاره‌های مختلف به این نامه رسیده است، مطرح می‌کنم؛ و

در ادامه جواب سوال را با هر صداقتی که نیم قرن زندگی مرا در برابر بزرگ‌ترین وسوسه‌های زندگی قرار داده است، برای خودم مطرح می‌کنم.

## علم

وقتی قرن هجدهم پایه‌های قرن نوزدهم را بنا نهاد، همه چیز را بر مبنای یک ایده قرار داد، توجه به علم، و ثروتی که به زودی حاصل می‌شود، افراد را خوشحال خواهد کرد؛ توجه به علم، و حقیقتی که به زودی وجود خواهد داشت باعث آزادی افراد می‌شود. آموزش همگانی یافته‌های علوم را گسترش می‌دهد، افراد را از خرافات رها می‌کند و آن‌ها را برای دموکراسی مناسب می‌سازد؛ بنیاد پیش‌بینی کرد که یک قرن چنین تحولات جهانی، همه مشکلات اساسی را حل می‌کند و یک جهان بدون مشکل را به وجود می‌آورد. کاندورست گفت: "هیچ محدودیتی برای پیشرفت بشر وجود ندارد، به جز مدت زمان بقایی که در کره زمین قرار دارد." ولتر گفت: "جوانان خوش‌شانس هستند، زیرا آن‌ها چیزهای بزرگی خواهند دید."

آن‌ها این کار را کردند. آن‌ها انقلاب و ترور، واترلو و ۴۸، بالاکلاوا و گتیسبورگ، سدان و موکدن، آرماگدون و لنین را دیدند. آن‌ها رشد و پیروزی علوم را مشاهده کردند: زیست‌شناسی با داروین، فیزیک با فارادی، شیمی با دالتون، نجوم با لاپلاس، پزشکی با پاستور، ریاضیات با انیشتین. همه امیدهای روشنگری محقق شد: علم آزاد بود و در حال بازسازی جهان بود. اما در حالی که تکنسین‌ها از علم برای تحول در زمین استفاده می‌کردند، فلاسفه از آن برای تحول در جهان استفاده می‌کردند. به آرامی و در حالی که یکی از دانش‌های دیگر یافته‌های خود را گزارش می‌داد، تصویری از مبارزه جهانی و مرگ آشکار می‌شد. و دهه به دهه خوش‌بینی قرن نوزدهم منجر به بدبینی امروز شد.

منجمان گزارش دادند که زمین سیاره کوچکی است که به دور یک خورشید کوچک می‌چرخد؛ که تولد آن در یک اختلال شدید اتفاق افتاده است، و با برخورد و آتش سوزی پایان می‌یابد، و سایه‌ای از کار انسان برای گفتن داستان خود باقی نمی‌گذارد. زمین شناسان گزارش دادند که زندگی در زمین با لذت یخ و گرما، تحت تأثیر سقوط گدازه و ریزش باران، به صورت گذرا تحمل می‌شود. که اقیانوس‌ها و کوه‌ها درگیر جنگ دائمی تجاوز و خوردگی و پیروزی متناوب هستند. که قاره‌های بزرگ در اثر زلزله از بین رفته و دوباره از بین خواهد رفت. باستان شناسان گزارش دادند که یک میلیون گونه حیوان برای مدت یک یا دو هزار سال به صورت بسیار بدی در زمین زندگی کرده و بدون باقی گذاشتن چیزی بیش از چند استخوان و اثر در سنگ‌ها ناپدید شده‌اند. زیست شناسان گزارش داده‌اند که در حیات وحش تمام زندگی به قیمت یک زندگی دیگر سپری شده است، که چیزهای بزرگ چیزهای کوچک می‌خورند و به نوبه خود خورده می‌شوند؛ که از ارگانیک‌های ضعیف به صد هزار روش تا ابد به صورت موثر استفاده و سوء استفاده می‌شود.

در این جا، به عنوان نمونه و نمادی از تمام زندگی، سگ من Wolf را در نظر بگیرید، که وجود خود را مدیون جذابیت بویایی مادرش که سگ-پلیس است و پدرش که سگ گله اسکاتلندی است، می‌داند. او با حرص غذا می‌خورد او هر چیزی را که ما فکر کنیم دنبال می‌کند، دنج‌ترین مکان‌های خانه را دوست دارد، مسلماً محبت ما را دریافت می‌کند، عاشق می‌شود و پنجاه درصد عاشقان را به ایوان ما می‌کشاند. تمام شب Airedale همسایه ما در درب ما منتظر می‌ماند و مانند یک نغمه‌سرا واق واق می‌کند. چه چیزی غیر از شعر بد تفاوت این با عشق است؟

بعدها خانم Wolf، پس از استرس‌ها، رنج‌ها و بازرسی‌های بی‌صدا درباره معنی و مفهوم آن همه، خانه را پر از توله سگ می‌کند. او آن‌ها را با حوصله شیر می‌دهد، از آن‌ها در برابر هر گونه خطری محافظت



می‌کند، و تقریباً به دلیل پرخوری و حرص همزمان آن‌ها از پا در می‌آید. در بعضی مواقع او از کاسه‌ای شیر می‌خورد در حالی که بچه‌هایش سینه‌های او را می‌کشند و سپس دایره ظاهری بی‌هدف و تکرار زندگی از چشم می‌گذرد. توله‌ها یک به یک پراکنده می‌شوند؛ Wolf یک روز به دنبال آن‌ها می‌گردد و سپس آن‌ها را فراموش می‌کند. آخرین توله سگ از او سوء استفاده و بدرفتاری می‌کند، غذای او را می‌دزدد و با پاهایش ضربه محکمی می‌زند؛ او با مهربانی مانند تمام مادران به فرزندش اجازه می‌دهد. هنگامی که این آخرین بازمانده به نوبه خود می‌رود، هیچ نشانه‌ای از فقدان در Wolf ظاهر نمی‌شود؛ او دوباره به زندگی روزمره خود برمی‌گردد و خوشبختانه زندگی می‌کند تا این که دوباره تب عشق و روستا او را تحریک می‌کند. سپس او جفت می‌شود، تولید مثل می‌کند و چرخه زندگی یک بار دیگر کامل می‌شود.

آیا این جوهره زندگی انسان نیز نیست؟ حاشیه‌ها را بردارید، و چرخه تولد و مرگ ما چه مفهومی بیش‌تر از Wolf دارد؟ تمام این‌ها تحت عنوان "تولدها"، "ازدواج‌ها" و "مرگ‌ها" در نوع کوچک مطبوعات روزانه ما پنهان شده است، این تاریخ اساسی بشریت است؛ و هر چیز دیگر جزو ظواهر است. در این منظر سگ، به داستان تحسین برانگیز هلوئیز و ابلارد، یا غزل‌های خیابان ویمپول نگاه شده است، اما اتفاقاتی در تحلیل متعصبانه طبیعت برای ادامه دادن وجود دارد. این جستجوی یک مرد برای یک دو شیزه، همه این نمایش‌های آناتومیک، این پنهانکاری آشکار، این عطرهای جذاب، این حرکات برازنده، این نظارت دقیق، این موشکافی مخفیانه، این شوخ طبعی زنان، این عاشقانه‌ها و درام‌ها و فیلم‌ها، همه این پول‌سازی، خیاطی، مسواک زدن، تظاهر کردن، رقصیدن، آواز خواندن، گسترش تعقیب کردن، خراشیدن، خارش - همه بخشی از آیین تولید مثل است مرا سم پیچیده‌تر می‌شود، اما پایان کار مانند گذشته است: برای آن‌ها یک کودک کوچک متولد می‌شود.

زمانی این کودک روح جاویدان داشت؛ اما اکنون او غدد دارد. از نظر علم فیزیک این تنها مجموعه‌ای از مولکول‌ها، یا اتم‌ها، یا الکترون‌ها، یا پروتون‌ها است؛ از نظر فیزیولوژیستی آن یک پیوند ناپایدار عضلات، استخوان‌ها و اعصاب است؛ از نظر پزشکی آن یک توده قرمز رنگی از بیماری‌ها و دردها است؛ از نظر روانشناسی نوعی منادی وراثت و محیط است؛ یک رفلکس از وضعیت سرسام‌آور که با اشتیاق و عشق نشان داده می‌شود. تقریباً هر ایده‌ای که این ارگانیسم عجیب را داشته باشد، یک توهم خواهد بود، تقریباً هر برداشتی یک تعصب خواهد بود. این امر نظریه‌های خوب اختیار و زندگی جاودانه را به وجود خواهد آورد، و "از ساعتی به ساعت دیگر" "از بین می‌روند و از بین می‌روند"؛ سیستم‌های بزرگی از فلسفه را می‌سازد، که در آن قطره آب، دریا را توضیح می‌دهد. به ندرت در مورد این "ترجعه مبهم" که انسان نامیده می‌شود این‌گونه فکر می‌شود که فقط یک گونه در بین یک میلیارد نفر است، یک آزمایش گذرا از طبیعت، که همان‌طور که تورگنیف گفت، هیچ علاقه‌ای بین مردم و پشه‌ها وجود ندارد. سرانجام فقط علم به ما هدیه‌ای می‌بخشد حتی همان‌طور که گونه‌های دیگر ما را می‌بینند. در پایان ما درک می‌کنیم که برای سگ، ما فقط وراج‌های غیر منطقی هستیم و سر و صدای زیادی با زبان ایجاد می‌کنیم؛ که برای پشه ما فقط وعده غذایی هستیم. برخی از ما به آخرین مرحله از عینیت می‌رسیم و تسلیم آخرین تعصب خود، یعنی قضاوت درباره زیبایی می‌شویم. ما اعتراف می‌کنیم که ممکن است برای تحسین بیش از حد زولو از افراد فربه صحبت شود، و یک مریخی می‌تواند در کنار زیبایی کولی‌ها و مادیان، زیبایی زن را تحسین کند. ما به تدریج مرکز و نقطه اوج جهان می‌شویم. ما و گونه‌هایمان، از نظر علمی، قطعاً بی‌اهمیت هستیم و با یک مماس به سمت نابودی پرواز می‌کنیم.

## تاریخ

قرن نوزدهم عصر تاریخ و هم‌چنین علم بود؛ اشتیاق برای واقعیت‌ها به خشم مشترک نسبت به گذشته تبدیل شد، آن را تجزیه و کالبدشکافی کرد و ظهور و سقوط ملت‌ها را کشف کرد. تصویر حاصل، چشم انداز توسعه و زوال است. تاریخ، همان‌طور که بیکن گفت، تخته‌های یک کشتی شکسته است و به جز انحطاط، زوال و مرگ، چیزی در آن قطعی به نظر نمی‌رسد.

هزار نوع انسان - Mousterian, Acheulean, Chellean, Ne thal, Piltdown, Aurignacian, Cro-magnon, Rhodesian, Pekin - هزاران سال زندگی کردند، جنگیدند، فکر کردند، اختراع کردند، نقاشی کردند، کنده کاری کردند، تولید مثل کردند و چیزی بیش از چند سنگ چخماق برای فرزندان باقی نگذاشته‌اند، که برای هزاره‌ها فراموش شده‌اند و فقط توسط انتخاب‌ها و پیک‌های ما در روزهای پر سه‌شگر یافت می‌شوند. هزار تمدن در زیر زمین از بین رفته و مانند آتلانتیس فقط یک افسانه باقی مانده است. ترکستان، MohenjGDaru، اور کلدئیان، سمرقند تاملان، آنگکور خمرها، یوکاتان مایاها و پرو اینکاها - این‌ها آرامگاه فرهنگ‌هایی است که تقریباً به طور کامل از بین رفته است. آن‌ها از معدود مواردی هستند که ما کشف کرده‌ایم. بنابراین، تعداد تمدن‌های مرده را محاسبه کنید که تاریخ به هیچ وجه هیچ نشانه‌ای از آثار را حفظ نمی‌کند. و جایی در حافظه انسان چسبیده‌اند - مانند بابل و مصر، ایران و کرت، یونان و روم - عظمت و انحطاط خود را در نظر بگیرید، و ببینید این است که چگونه بزرگ‌ترین نام‌های آن در آب نوشته می‌شود، و چگونه حتی شکسپیر ممکن است برای هموطنانش در طی یک قرن از مرگش، به یک بربر نیمه فراموش شده که به لفاظی ملودراماتیک و جناس بد معروف است، تبدیل شود.